جلسه 614

یکشنبه 25/02/90

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللّعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در طرقی بود که برای اثبات قیام امارات و اصول مقام قطع موضوعی بود نسبت به آثار شرعیه ای که برای قطع ثابت شده مثل جواز إخبار به علم و امثال آن. بحث در این بود که اماره قائم مقام قطع موضوعی می شود یا نه؟

مرحوم آخوند در حاشیه رسائل فرموده: ما می توانیم از راه ملازمه عرفیه خطاب حجیت اماره را به عنوان دلیل بر قیام اماره مقام قطع موضوعی قرار بدهیم. توضیح ذلک:

ایشان فرموده است که: دلیل حجیت اماره که مثلا می گوید صدق العادل، یا می گوید الغ احتمال الخلاف، این یک مدلول مطابقی دارد، وآن تنزیل مؤدی اماره هست منزله واقع. اماره قائم شده است بر خمریت این مایع، صدق العادل مفادش این است که ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر، به لحاظ احکام خمر تنزیل کرد این مؤدی را منزله خمر واقعی. البته این تنزیل، تنزیل واقعی نیست، این تنزیل که ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر تنزیل و حکومت ظاهریه است، یعنی مادام الشک بنا بگذارید که احکام خمر در این مایع هم هست.

ایشان فرموده: وقتی که شارع گفت ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر که مفاد صدق العادل یا الغ احتمال الخلاف فی خبر العادل هست، به دنبال آن ما قطع پیدا می کنیم به اینکه این مایع خمر تنزیلی است. وقتی خود شارع گفت ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر، پس ما قطع پیدا می کنیم این مایعی که اماره گفت خمر است پس او خمر است تنزیلا. قطع به خمر تنزیلی پیدا می کنیم.

قطع به خمر تنزیلی که پیدا کردیم عرف قطع به خمر تنزیلی را از قطع به خمر واقعی تفکیک نمی کند. واستظهار می کند از خطاب که همان احکامی که قطع به خمر واقعی دارد که مثلا شارع گفته إذا قطعت بکون مایع خمرا فاهرقه، قطع به خمر تنزیلی هم همان حکم قطع به خمر واقعی را دارد. این ملازمه عرفیه بین تنزیل المؤدی منزلة الواقع و بین تنزیل قطع به واقع تنزیلی مثلا طع به خمر تنزیلی تنزیل شده بمنزلة القطع بالخمر الواقعی. عرف بین این دو تا تنزیل ملازم همی بیند، می گوید حالا که شارع تنزیل اول را بیان کرد با مدلول مطابقی صدق العادل وبه ما فهماند این مایعی که اماره می گوید خمر است فهو خمرٌ، وما قطع به خمر تنزیلی پیدا کردیم، این تنزیل ملازمه عرفیه دارد با یک ننزیل دوم، وهو تنزیل القطع بالخمر التنزیلی منزلة القطع بالخمر الواقعی. قطع به خمر واقعی موضوع وجوب اراقه است، قطع به خمر تنزیلی هم می شود موضوع وجوب اراقه.

نتیجه این می شود که اماره به مدلول مطابقی صدق العادل یا الغ احتمال الخلاف تنزیل المؤدی منزلة الواقعش درست شد، قائم مقام قطع طریقی محض شد. شد ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر. احکام خمر ظاهرا جعل شد برای این مؤدی. مدلول التزامی عرفی گفت احکام قطع به خمر واقعی هم برای قطع به این خمر تنزیلی جعل شد. یک حکمی ذات خمر داشت که حرمت شرب بود، آن با مدلول مطابقی صدق العادل بار شد بر این مؤدی، یک حکمی هم قطع به خمر داشت که وجوب اراقه بود، آن هم با دلالت التزامیه عرفیه بار شد. این محصل فرمایش مرحوم آخوند در حاشیه رسائل.

در کفایه ایراد گرفته به آن مطلب، ایشان فرموده: ما گفتیم این مطالب را در حاشیه رسائلمان، اما پشیمان شدیم اشتباه کردیم، نمی شود از یک خطاب واحد که می گوید صدق العادل هم قیام اماره مقام قطع طریقی محض را فهمید که می شود تنزیل المؤدی منزلة الواقع، ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر. و هم از این خطاب واحد تنزیل اماره منزله قطع موضوعی را فهمید. جمع بین این دو تنزیل از خطاب واحد ممکن نیست. چرا؟

ایشان فرموده: اما اینکه بخواهیم هر دو را از مدلول مطابقی بفهمیم، اینکه واضح الفساد است. آنچه در حاشیه رسائل گفتیم این بود که تنزیل اماره مقام قطع موضوعی را از مدلول التزامی بفهمیم، به او هم می رسیم، اما قبل از اینکه به آن مطلب برسیم و ایراد بگیریم، بگذارید حکم استفاده قیام اماره مقام قطع موضوعی را از مدلول مطابقی صدق العادل بیان کنیم، که استفاده قیام اماره مقام قطع موضوعی همراه با قیام اماره مقام قطع طریقی محض از مدلول مطابقی خطاب صدق العادل محال است. چرا؟ فرموده ببینید: شما وقتی مثلا می گوید الامارة بحکم القطع که مفاد صدق العادل هست مفاد الغ احتمال الخلاف هست، اگر بخواهید قائم مقام بکنید اماره را مقام قطع طریقی محض، لحاظتان نسبت به اماره لحاظ آلی است، مؤدی را دارید می بینید، لحاظتان هم نسبت به قطع لحاظ آلی است واقع را دارید می بینید. چرا؟ برای اینکه می خواهید احکام واقع را برای مؤدی اماره جعل کنید ظاهرا. درست است می گوئید الامارة بحکم القطع، ولی لحاظ آلی کرده اید اماره وقطع را، و لحاظ استقلالی تان این است که که ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو بحکم الخمر. اماره گفتی ولی مؤدی را دیدی، قطع گفتی ولی واقع مقطع به را دیدی، چون می خواهی آثار واقع را بار کنی برای مؤدای اماره.

اما وقتی می خواهی اماره را نازل منزله قطع موضوعی بکنی اینجا لحاظت نسبت به اماره لحاظ استقلالی است، لحاظت نسبت به قطع لحاظ استقلالی است، چون آثار شرعیه خود قطع را می خواهی برای خود اماره بار کنی.

ومحال است خطاب واحد عنوان واحد در آن اخذ بشود و هم این عنوان لحاظ آلی بشود و هم لحاظ استقلالی. انسان بگوید القطع و هم لحاظ آلی بکند آن را و هم لحاظ استقلالی. خب این تهافت است. چون لحاظ آلی یعنی عدم لحاظ استقلالی، جمع نمی شود با لحاظ استقلالی. تناقض است.

بعد مرحوم آخوند فرموده: اما آنچه که در حاشیه رسائل گفتیم که اماره نازل منزله قطع موضوعی بشود این را مدلول التزامی خطاب صدق العادل قرار دادیم این هم محال است، چون مستلزم دور است که بعدا در مقام تفصیل احتمالات صاحب کفایه توضیح می دهیم. علاوه بر اینکه ما قبول نداریم این ملازمه عرفیه را. می گوید کی ملازمه دارد تنزیل المؤدی منزلة الواقع با تنزیل القطع به واقع تنزیلی منزلة القطع بالواقع الحقیقی؟ چه ملازمه ای دارد؟ شارع گفته ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر، ما قطع به خمر تنزیلی پیدا می کنیم، چه ملازمه ای دارد که قطع به خمر تنزیلی احکام قطع به خمر واقعی هم داشته باشد؟ آقا ما تنزیل می کنیم زید را می گوئیم زید اسد، چه ملازمه ای دارد که برادر زید هم بشود منزّل به منزله برادر اسد، پدرش هم منزّل بشود به منزله پدر اسد. یا می گوئیم زید حاتم آیا ملازمه دارد که بگوئیم برادر زید هم برادر حاتم است؟!

ایشان هم اشکال عرفی کرد که ملازمه عرفیه را منکر شد، که مطلب درستی هم هست که توضیح خواهیم داد. و هم گفت اثبات قیام اماره مقام قطع موضوعی از راه دلالت التزامیه عرفیه مستلزم دور و محال است که این را بعدا توضیح خواهیم داد.

سؤال وجواب: تنزیل دوم از نظر آخوند این است که قطع به خمر تنزیلی که به تبع آن تنزیل المؤدی رخ داد، این قطع به خمر تنزیلی حکم قطع به خمر واقعی را دارد. نتیجه یکی است دیگر. وقتی مدلول التزامی شد تقریبش این است که تنزیل قطع به خمر تنزیلی منزله قطع به خمر واقعی بشود و احکام قطع به خمر واقعی هر چه هست مثل وجوب اراقه بار بشود بر این قطع به خمر تنزیلی.

سؤال وجواب: دو تا بحث بود، یکی اینکه هر دو را از مدلول مطابقی بفهمیم. این اشکال اجتماع لحاظ آلی واستقلالی داشت. اینکه یکی را از مفهوم مطابقی بفهمیم و دیگری را از مدلول التزامی، آن اشکال دیگری داشت که یک اشکالش عدم ملازمه عرفیه بود ودیگری هم استلزام محال مثل دور بود که بعدا توضیح می دهیم.

فرمایشات مرحوم آخوند چه در حاشیه رسائل و چه در کفایه مواجه شده است با انبوهی از اشکالات:

اشکال اول: این است که جناب آخوند! شما مثل اینکه داری با مرحوم شیخ جدل می کنی. مبنای مرحوم شیخ را محور بحث قرار داده ای. مبنای مرحوم شیخ در حجیت امارات عبارت بود از اینکه مفاد دلیل حجیت امارات جعل حکم مماثل است. جعل حکم مماثل عبارة اخری از همین تنزیل المؤدی منزلة الواقع است. چون یک وقت اماره می گوید که الخمر حرام، شارع می گوید ما مماثل این مؤدی که حرمت خمر است جعل کردیم. جعل کردیم حکمی مماثل این مؤدی. منتهی جعل این حکم جعل حکم ظاهری است مثل الفقاع خمر نیست که حکومتش واقعیه است. نه، مادام الشک حرمت را جعل کردیم برای خمر در قیام اماره بر حرمت خمر. اما اماره در شبهه موضوعیه که می گوید هذا خمر، مرحوم شیخ آنجا هم نظرش این است که شارع حکم مماثل خمر را برای این فرد جعل می کند. حکم مماثل خمر چیست؟ حرمت. جعل می کند برای این مایع مشکوک، می گوید این مایع مشکوک هم حرام است منتهی حرمة ذاتیة. به لسان تنزیل المؤدی منزلة الواقع ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر یعنی احکام خمر را برای این مایع مشکوک جعل می کنیم. می شود جعل حکم مماثل دیگر. مرحوم شیخ نظرش این است که مفاد حجیت امارت جعل حکم مماثل است یا به تعبیر دیگر جعل مؤدی و تنزیل المؤدی است (که عباراتنا شتّی وحسنک واحد هست)، یعنی حکم واقع را برای این مؤدی جعل می کند مادام الشک. این نظر مرحوم شیخ است.

مرحوم آخوند ظاهرا دارد مماشات می کند یا به تعبیری دارد جدل می کند با مرحوم شیخ. خب جناب صاحب کفایه! شما که نظرتان این نیست راجع به حجیت امارات. شما صریحا فرموده اید که ما نظرمان این است که در باب امارات جعل منجزیت و معذریت می شود برای خود اماره. یعنی اماره خودش قائم مقام قطع طریقی محض می شود در اثر منجزیت و معذریت. اصلا لحاظ آلی نیست حتی در قیام اماره مقام قطع طریقی محض. خب جناب آخوند! به نظر شما که این اشکالها پیش نمی آید. خبر الثقة بحکم القطع مطلقا چه به لحاظ اثر منجزیت و معذریت وچه به لحاظ آثار شرعیه قطع، مشکلی پیش نمی آید. چرا شما مسلک خودتان را فراموش کردید و گیر داده اید به مسلک مرحوم شیخ و ایراد گرفته اید، ایراد عقلی، ایراد عرفی. این وجهی ندارد.

مرحوم آقای صدر فرموده است: ما می توانیم از این اشکال جواب بدهیم. وآن این است که: لعل مرحوم صاحب کفایه غرضش این است که قیام اماره مقام قطع طریقی محض به هر مبنائی که ما در حجیت اماره داشتیم مدلول تصدیقی اش حکم ظاهری است. ابراز اهتمام به تکلیف واقعی عند قیام الامارة. اما قیام اماره مقام قطع موضوعی مفادش حکم واقعی است، مدلول تصدیقی اش حکم واقعی است. واقعا جواز إخبار به علم را برای خبر ثقه جعل می کند، می گوید در فرض قیام خبر ثقه واقعا جواز إخبار هست نه ظاهرا. معنای قیام اماره مقام قطع موضوعی این است، حکومت واقعیه است.

پس مدلول تصدیقی مقام اماره قیام قطع طریقی محض شد حکم ظاهری، مدلول تصدیقی قیام اماره مقام قطع موضوعی شد حکم واقعی. خطاب واحد بخواهد دو تا مدلول تصدیقی از دو سنخ داشته باشد یکی از سنخ حکم ظاهری و یکی از سنخ حکم واقعی، این خلاف ظاهر است. حالا به الفاظ صاحب کفایه خیلی اهمیت ندهید که گفت اجتماع لحاظ آلی و استقلالی. نه، روح اشکال را در نظر بگیرید، روح اشکال اینجا هم هست.

اقول: این فرمایش آقای صدر ناتمام است. برای اینکه این مطالب ایشان مربوط می شود به تحلیل دقی عقلی، ربطی به مرحله مدلول تصوری و تصدیقی عرفی ندارد. آقا شارع می گوید خبر ثقه علم است، خبر الثقة علم، إذا قام خبر الثقة امل کما یعمل العالم، خب اطلاق دارد دیگر، هم به لحاظ اثر منجزیت و معذریت و هم به لحاظ سائر آثار شرعیه. جناب آقای صدر! دیروز هم عرض کردیم این مطالب را که شما می فرمائید فقهتان با اصولتان مختلف و متضاد می شود. انسان وقتی اصول می گوید خوب است که به فقه خودش هم یک نگاهی بکند. شما در قاعده تجاوز که صریحا فتوی دادید در تعلیقه منهاج الصالحین که قائم مقام قطع موضوعی می شود. تشهد اول است، نمی داند اشتباها در رکعت اول تشهد خوانده یا در رکعت دوم، شما خودتان فرمودید نماز صحیح است لحکومة قاعدة التجاوز علی قاعدة مبتلیة الشک فی الرکعتین الاولیین. خب شک در رکعت اولیین موضوع حکم واقعی است. شک واقعا مبطل نماز است در رکعت اول و دوم. البته استمرار بر نماز با حال شک در رکعت اول و دوم موجب می شود نماز باطل بشود، ولو بعدا فهمد که نمازش از نظر رکعات کمبود نداشته، اما به درد نمی خورد. ولایمضی علی الشک. یعید الاولیین کی یحفظهما و یکون علی یقین. قطع موضوعی است دیگر. قائم مقام قطع طریقی محض هم که می شود دیگر، روشن است. قاعده تجاوز قدر متیقنش این است که قائم مقام قطع طریقی محض می شود، شک در رکوع دارد می گوید انشاءالله رکوع را آورده ام چون وارد جزء بعدی شدم، آثار رکوع را بار می کند.

پس این فرمایش آقای صدر تمام نیست.

واین اشکال به مرحوم صاحب کفایه مسجل است، که آقا این حرفهایی که اینجا زدید خلاف مسلک خودتان هست در حجیت امارات. شما در حجیت امارات که تنزیل المؤدی منزلة الواقع قائل نیستید. این اشکال اول.

اشکال دوم: جناب آخوند! آخه این چه تعبیری است که اگر شارع بگوید الامارة بحکم القطع وبخواهد تنزیل کند مقام قطع طریقی محض، این لحاظ اماره می شود لحاظ آلی، لحاظ قطع می شود لحاظ آلی. آقا! آن که می گویند لحاظ قطع آلی است یعنی خود قاطع قطعش را تفصیلا لحاظ نکند. خود قاطع، یعنی شما قطع دارید که الان روز است، قطع خودتان را تصور کنید کأنه هو الواقع. این می شود لحاظ آلی. در مقابل اینکه قطعتان را تصور کنید که وجود ذهنی دارد مستقل از وجود واقع، می شود لحاظ استقلالی. می گوئید علمی بوجود النهار غیر وجود النهار. آنوقتی که می گوئید علمی بوجود النهار علمتان را لحاظ استقلالی کردید. بعدش هم که می گوئید غیر وجود النهار آنوقت هم علمتان را به وجود النهار لحاظ کرده اید منتهی لحاظ آلی، یعنی واقع را تصور کردید وکأنّ القطع عین الواقع تصورا. این چه ربطی دارد به این که شارع بیاید مفهوم قطع را لحاظ آلی بکند برای لحاظ واقع. بگوید الامارة بحکم القطع، واقع و خمر را ببیند. آخه کی قطع به خمر این مفهوم لحاظ آلی می شود برای لحاظ خمر؟ مفهوم قطع هیچ وقت لحاظ آلی نمی شود یک مفهوم مستقلی است.

شما حقش این بود که اینجور می گفتید، می گفتید اگر شارع بگوید الامارة بحکم القطع بخواهد تنزیل کند مؤدی را منزلة الواقع، اماره کنایه می شود از مؤدی، قطع هم کنایه می شود از واقع. و اگر بخواهد خود اماره را تنزیل کند منزله قطع موضوعی، نه، آنجا کنایه نیست صراحت است. جمع بین کنایه و صراحت در خطاب واحد یا ممتنع است یا خلاف ظاهر است. آدم بگوید زید کثیر الرماد، هم مقصودش این است که زید سخیّ است که کنایه می شود، وهم مقصودش این باشد که بگوید زید عجب خانه کثیفی دارد پر از خاکستر است. خب این می شود استعمال لفظ عرفا در معنیین، هم اراده معنی کنائی و هم معنای صریح، این لااقل خلاف ظاهر است.

این اشکال، اشکال خوبی است، یعنی اگر مرحوم آخوند می گفت جمع بین استعمال کنائی و استعمال صریح لازم می آید، خب قابل قبول بود بنا بر مسلک تنزیل المؤدی منزلة الواقع.

اشکال سوم: این اشکال به حاشیه رسائل مرحوم آخوند است که ادعای ملازمه عرفیه کرد ولی در کفایه گفت نه ملازمه عرفیه نیست. اشکال گرفته شده است که چرا شما در کفایه منکر ملازمه عرفیه شدید؟ مرحوم استاد قده می فرمودند باید بالاتر می گفتی جناب آخوند. ملازمه عرفیه که سهل است، اصلا ورود دارد دلیل، وقتی می گوید ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر یعنی هذا خمر. خب وقتی می گوید هذا خمر قطع به او هم قطع به خمر است دیگر. استاد اشکال گرفته اند که در حاشیه رسائل آمدی ملازمه عرفیه اثبات کردی بین تنزیل المؤدی منزلة الواقع و بین تنزیل القطع بالخمر التنزیلی منزلة القطع بالخمر الواقعی مثلا. بعد در کفایه انکار کردی ملازمه عرفیه را. ملازمه عرفیه که سهل است، ما اصلا معتقد عینیت هستیم. ما معتقدیم که وقتی شارع می گوید هذا خمر، خودبخود قطع به خمر هم درست می شود، احتیاج به تنزیل ندارد.

حالا ما مثال بزنیم: اگر شارع در یک خطابی بگوید ما قطعت بکونه خمرا فاهرقه، بعد در خطاب دیگری بگوید الفقاع خمر، عرف چی می فهمد؟ الفقاع خمر یعنی وقتی یک فقاعی را دیدی قطع پیدا کردی به فقاع، الفقاع خمر، یعنی قطع به خمر داری. إذا رأیت عالما فأکرمه ولد العالم عالم، یعنی ذا رأیت ولد العالم که عالم تنزیلی است فأکرمه دیگر. اصلا ما نیازی به تنزیل دوم نداریم، بلکه خودبخود به نحو ورود تا شارع بگوید الفقاع خمر برای إذا قطعت بالخمر فاهرقه موضوع درست می شود. ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر آن هم همین است دیگر. تا شارع بگوید إذا قامت الامارة علی أنّ هذا خمر فهو خمر قطع به او که پیدا کردی یعنی قطع به خمر پیدا کردی.

اقول: به نظر ما این اشکال استاد ره وارد نیست. اولا: تعبیر به ورود حتی در مثال الفقاع خمر یا در مثال ولد العالم عالم تعبیر اشتباهی است. ظهور إذا قطعت بالخمر فاهرقه در خمر حقیقی است نه در خمر ادعائی. ظهور هر عنوانی در وجود واقعی اش هست دیگر نه در وجود ادعائی و تنزیلی اش. پس ظاهر إذا قطعت بالخمر فاهرقه یعنی خمر واقعی. فقاع که خمر واقعی نیست خمر تنزیلی است. پس ورود نمی شود. فوقش بگوئید حکومت دارد، اطلاق دلیل حاکم می گوید در این مثال فقاع که فقاع همه احکام خمر را دارد چه آن حکمی که بار شده برای ذات خمر مثل الخمر حرام و چه آن حکمی که بار شده برای قطع به خمر که اهرقه. اطلاق حکومت یک حرفی است اما ورود درست نیست. وانصاف این است که در این مثال الفقاع خمر اطلاق حکومت هست دیگر. می شود منکر شد اطلاق حکومت را؟ قابل انکار نیست. ولد العالم عالم، نسبت به إذا قطعت بکون شخص عالما فأکرمه حکومت دارد دیگر. پس اگر باشد حکومت است نه ورود.

سؤال وجواب: استصحاب حکومتش ظاهریه است، اما اگر بگویند ولد العالم عالم، نسبت به آن خطابی که إذا جاءک العالم وطلب منک المساعدة فساعده یا إذا قطعت بکون شخص عالما فأکرمه آیا آن خطاب ولد العالم عالم حکومت ندارد؟ چه فرقی می کند حکومت بر جزء الموضوع یا بر تمام الموضوع، چه فرقی می کند؟ مثل اینکه در حج اگر گفتند البذل استطاعة، با اینکه استطاعت جزء الموضوع وجوب حج است جزء دیگرش بلوغ است، اما شما کافی می دانید. اگر قطع بکون شخص عالما تمام الموضوع باشد سواء کان عالما أم لا، بالاخره این قطع بما أنه متعلق بالعالم موضوع حکم قرار گرفته است دیگر. عنوان عالم اخذ شده است در این خطاب دیگر، منتهی می گوئید واقعا عالم باشد یا نباشد مهم نیست، قطع تمام الموضوع است، اما قطع به این عنوان عالم. خب آن هم می گوید ولد العالم معنون بعنوان العالم. چه فرق می کند؟

ولکن به نظر ما با اینکه ما اطلاق حکومت را در الفقاع خمر و ولد العالم عالم قبول داریم که قطع به اینکه ولد العالم عالم تنزیل است احکام قطع به عالم حقیقی را هم دارد، به نحو الحکومة لا الورود.

اما اشکال اساسی ما به مرحوم استاد این است که این در حکومت ظاهریه مثل ما قامت الامارة علی أنه خمر فهو خمر، یا به قول ایشان المستصحب الخمریة خمر این بیان نمی آید. اینجا حکومت نسبت به آثار قطع به خمریت اطلاق ندارد وملازمه عرفیه هم درست نیست توضیح ذلک انشاءالله فردا.